محل فروش در تیمچه حاجب الدوله هر کس بخواهد
از آنجا طلب کند سنه ۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

اندرزگویان محافل انس و نصیحت پردازان مجالس قدس زبان
حمد سرائی را بشکر شکر پروردگاری شیرین و لسان سپاس گذاری را
بالوان تمجید و داداری رنگین مینمایند که پارسایان پیشین ملکوتی
و صومعه نشینان دیرین جبروتی در ادای پذیرائی نمودش قاصر
و در ادای پیدایش جود وجودش فاترند درود نامعدود و تحیت غیر
محدود بر ناصح اهالی آفرینش و واعظ اهل بینش و بر آل و اصحاب
او باد و بعد چنین گوید کمترین عبدالحمید بن جناب مستطاب صمد
الشأنهین معتمد السلطان حاجی میرزا عبدالباقی اعتضاد الاطبا

وام عمره و عزته که این رساله ایست مشتمل بر نصایح و آداب
حکایات و امثال بعضی از آنها را از کتب مقدمات انگلیسی و فسانه های
ایسپ و غیره منتخب نموده و مرتب ساختم امید آنکه اطفال را سود مند
و سایرین را خوشنود نماید —

از بدی کردن ما خدا غضبناک خواهد شد —

خیلی آسان است تعبیر این مطلب زیرا که اگر طفلی برخلاف رای
والدین خود رفتار نماید لابد والدین از او رنجیده و تنبیهی او را خواهند
نمود ولی برخلاف اگر اطفال مطیع والدین خود باشند با هم خودشان خیلی
خوشحال و مسرور خواهند بود و هم والدین نسبت بایشان —

پس چون بنی نوع انسان نسبت بخدای واحد چون فرزندان او هستند
اگر مطیع او و پیروی اعمال پسندیده که گذارده است باشند او خیلی
با التفات و رحیم بر آنها خواهد بود ولی بعکس اگر مطیع نباشند او غضبناک

شده

شده فرزندان خود را در عذاب ابدی خواهد انداخت —

(۲) از جمله فرمایشهای پیغمبر —

چنانکه دیده میشود خیلی شایع است در این ممالک که بچه ها در بازی
وغیره یا راستی یا دروغی فحش بیکدیگر داده و جزو گناه محسوب نمیدارند
حال آنکه خیلی گناه بزرگی است ولی تقصیر این طور گناه از بزرگتر
آن اطفال است که منع کنند خود طفلگان میکنند تعارف است
که باید بطفل دیگری که میرسد بگوید و خودش قباحت و معصیت اینرا نمیدانند
ونیز معصیت بزرگی است قسم خوردن باسم خدای تعالی یا انبیا
وبزرگان بغیر قانون شرع یا اسم آنها را بیخودی بزبان آوردن
بلکه زیادتر است گناه این قسم تا اولی و حال آنکه مردم این چیزها را
جزو گناه محسوب نمیدارند ولی غافل اند از اینکه همین چیزهائی که بنظر
ایشان خیلی جزئی مینماید سبب بلاهای کلی و شقتهای فراوان میشود

(۳) محترم بدارید والدین خود را —

دوست و محترم بدارید والدین خود را چون آنها خیلی شما را دوست
داشته اند و شما را توجه و نگاهداری کرده اند از آن روزی که متولد
شدید تا حال و بعوض آن توجه و زحمتی که در حق شما کشیده اند اکنون
شما باید تلافی کنید وقتی والدین شما را کمک و نگاهداری کرده اند
که کوچک بوده اید و جز خوردن و خوابیدن و گریه کردن کاری دیگر
نمیتوانستید کنید پس باید آنچه میفرمایند اطاعت نمود و سر موئی
خلاف ننمائید زیرا اگر آنها از شما برنجند خداوند تعالی از شما خواهد
رنجید و اگر آنها را از شما خوش آید خداوند خشنود خواهد بود —

(۴) تا ممکن است خوبی نمائید —

ما باید حتی المقدور نیکی کنیم بتمام مردمان عالم از اینکه شل یا کور یا کر
و غیره و غیره باشند در صورتیکه قادر بنیکی و کمک کردن باشیم پس اگر کمک نکنیم

مردمان پست تر از خود را آنخدائی که بما قدرت کمک کردن داده
بود چون دید که دستگیری بر سایرین نمیکنیم لابد مال و تسلط را از ما گرفته
بسایرین خواهد داد روزی شود که ما پست و محتاج بآن مردمانی باشیم که
خوار و حقیر میشمردیم   دست شکستگان گیرای صاحب مروت
فریاد خستگان رس ای آنکه میتوانی   خیلی باید دوست بداریم
عیادت کردن مریض را چون مریض خیلی مسرور خواهد شد وقتی
که می بیند کسی بعیادتش آمده است یا رحم کردن به یتیم یا بیوه
که دستش از مال دنیا تهی باشد   ولی نیز لازم است که شخص بشناسد
آن کسی را که باو دستگیری کند که مستحق است یا نه چون چندی است
که دستگیری کردن بعضی از مردم خطاست از قبیل مردمان تنبل و ولگرد
که بروزی پنج یا شش شاهی اکتفا نموده و از کارهای دنیوی و اخروی افتاده
و پیروی از هیچکاره کسی را نمیکنند بلکه کم کم زیاد شده ضرر مملکت و

مملکت

مملکت خواهند رسانید —

مثلی است مشهور هرکس کار نمیکند خوراک هم نمیخواهد دستگیری
باین اشخاص علاوه براینکه صواب نیست جز گناه محسوب است

(۵) حرف بزرگتران خود را بشنوید —

خیلی اوقات اتفاق می افتد که اطفال شعور و عقل خود را از بزرگان
بیشتر دانسته و پیروی خیال خود را نموده و بزحمت می افتند پس
لازم است که همیشه حرف بزرگتران را شنیده تا تمام کارها منظم و صحیح باشد
مشهور است بچه کسی لب کاسه شیری نشسته بود و گاه گاه نگاه در آن کاسه
نموده و گمان میکرد که لب دریای بزرگی نشسته است و رفقایش را صدا
مینمود و کار شجاعانه خود را بآنها نشان میداد پس مادرش پیش وی
آمده و گفت که ملتفت باش که در آن دریا نیفتی که زنده نخواهی ماند استدعا
آنکه حرف مرا شنیده کنار بیائی چون جوانی و تجربه نکرده بود بلکه

افتادی و مُردی از مرگ تو ما در مصیبت عظیمی خواهیم شد موش کوچک فریاد
کرد که من شنیده بودم که مردمان پیر ترسو هستند ولی ندیده
بودم خداوندا اگر اینقدر مردمان پیر ترسو هستند مرا هیچ وقت
پیر مکن باز دوباره از آنجائی که مادر نمیتوانست طفل خود را در خطر ببیند
باو گفت که کنار آی که ضرر خواهی دید بخرجش نرفته بلکه اوقاتش
تلخ شده و بطور غضب به مادر خود گفت که واقعاً مرا مثل بچگان میکنی
هنوز این حرف تمام نشده بود که پایش لغزیده و در کاسه شیر غوطه ور
شد بعد از افتادن هرچه زحمت کشید که بیرون بیاید نتوانست و بالاخره فرو رفت
بوالفضولان خودستائیها کنند خویشتن را خود بخود رسوا کنند
خیلی از کارها هست که اطفال چون این حرف را از بزرگتران نشنیده
و خود را بهلاکت می اندازند از قبیل بازیهای بدی که شایع است
میان اطفال چون باد بادک بازی که خیلی از اطفال با وجود نهی والدین

بسبب این بازی از پشت بام پرت شده و میمیرد

(۵) پیش بینی آخرت را بکنید

مشهور است تهیه بکنید یخه زمستان را وقتی که آفتاب تابستان
مقصود از این عبارت این است که هیچ وقتی شخص نباید غفلت کرده
چیزهای آینده را فراموش نماید وقتی نباید فکر جمع کردن علوفه ها
که زمینها را برف گرفته و موقع گذشته باشد پس اگر خیلی شغل و
کار دنیوی داشته باشید که تهیه رفتار آخرت را نتوانید خیلی افسوس
خواهید خورد که خواهند سوآل کرد که چه شد که تمام روزهای عمرت را
بکارهای دنیوی صرف نمودی و آنقدر خدا و خود را پست شمردی
که حتی نیم ساعت یا یک ساعت بجهت او از اوقات خود کنار نگذاشتی
پس آن زمان سر بزیر افکنده خجل و منفعل و مقصر بدرگاه الهی خواهید
ایستاد و فریاد کرده که اگر میدانستیم که در راه خدا کار کردن آنقدر

شرافت

شرافت دارد تمام اوقات خود را بکار و بندگی او صرف میکردیم
پس بهتر آنکه اطفال از کوچکی این نوع تعلیمات را بیابند که همیشه
فکر از برای خدا کرده و هیچ وقت او را فراموش ننمایند

(۷) نگهدارید زبانتان را —

بسیار بد عادتی است که اغلب مردم بدگوئی و غیبت از سایرین
میکنند بدترین کارها آن است که شخص از دیگران بد بگوید هر کس بدگوئی
از سایرین کند معلوم است که خودش پست فطرت و دنی طبع و حسود
و بدخواه است و علاوه بر این معلوم میشود که چقدر خودش معیوب
و بد آدمی است که عیب خود را گذارده و عیب جوئی سایرین را میکند
و بهترین آداب این است که شخص همیشه ساکت نشسته تا لازم نباشد
نگوید هر چه میشنود یا سؤال کرده میشود اگر جوابی لازم است بدهد
هر کدام از ماها دو گوش و یک زبان داریم یعنی دو شنیده و یک

جواب بدهیم —

مزن بی تأمل بگفتار دم نکوگو اگر دیر گوئی چه غم

کم آواز هرگز نبینی خجل جوی مشک بهتر که یک توده گل

و وقتی که شخص لازم شد که حرف بزند باید فکر و تأمل کرده حرف

صحیح و مفید بزند نه مثل بعضی از مردم که خیلی سریع الجواب اند ولی

تا سؤال میکنند جوابی که هیچ مناسبت بسؤال ندارد یا حرف بد

یا نفهمیده فوراً میزنند —

تأمل کنان در خطا و صواب به از ژاژخایان حاضر جواب

و باید ملتفت بود که هیچوقت از زبان ما حرف بد بیرون نیاید زیرا

علاوه براینکه خوش آیند مردمان نیست مغضوب پروردگار هم

خواهیم شد — هر کس حرفی میزند که خودش مایل بگفتن او هست

جوابی خواهد شنید که خوش آیندش نیست

(۸) زیرک و زرنگ باشید

زیرکی دو قسم است یکی آنکه تقریباً چون دزدی است یعنی
شخص بخودش نفع میرساند در صورتیکه ضرر بسایرین باشد ولی
قسم دیگر اینکه کسی بخودش منفعت میرساند در صورتیکه ضرر بمردم هم
نیست مثل این و این است کاسبی سیب زمینی میفروشد و خودش
خیلی ارزان خریده و بمردم گران میدهد و یا بعضی از اینها مثل
سایرین رفتار میکند یا کسی می آید بخرد که کور است و خودش
نمیفهمد برای او ضایع شده ها را جمع نموده و بهمان قیمت خوبها میفروشد
و گمان میکند کور است نمی بیند برای او چه فرق میکند این
زرنگی قسم اول است که شخص منفعت میکند در صورتیکه ضرر بمردم است
ولی قسم دوّم این است مثلاً بوته در شهر باری نخشایی است کسی
میرود بوته از صحرا میکند و بار شاهی میفروشد پس این شخص

بخودش

بخودش منفعت میرساند چون بخشاهی تقسیم یا خرج کرده است یا یکجا
بوته کنده است و بسا هیچ خرج نکرده است و سه شاهی منفرد شدند
این سه شاهی مداخل اوست و بنابرین نیز منفعت میرساند چون
همیشه بخشاهی میخریدند و شاهی منفعت شان شد ــــ
پس لازم است که زیرک باشند ولی قسم دویم که طبی ضرر نرسانند
و گمان نکنید که بلکه با آن کسی که ضرر میرساند خودش ملتفت
نباشد ولی خدا ملتفت است و مثل آن است که بخدای خود فروخته
باشید مشهور است که کلام خداست که در روز قیامت خواهد
بمومنین فرمود که داخل بهشت شوید چون من بی غذا بودم
غذایم دادید و بی لباس بودم لباس بر من پوشانیدید و بی
مسکن بودم منزلم دادید پس آنها خواهند عرض کرد که خداوندا
ترا بی لباس دیدیم که براحت دادیم یا بی ماوا بودی و مکانت

وادیم پس بآنها خواهد فرمود که بمردمان پست تر از خود و فقرا
چون این اعمال را بجا آورده‌اید مثل این است که بمن رفتار نموده‌اید
و نیز بغیر مؤمنین بعکس این کلمات را خواهد فرمود وغیره
بنابراین لازم است که رفتاری که بمردمان میکنیم همان رفتار را
بکنیم که بخداوند تبارک و تعالی باید کرد و گمان نکنیم که این شخص
کور است و نمی بیند پس خوب است که این سیب زمینیهای
بد را باو بفروشیم چون خودش نمی بیند که بد است یا خوب لیکن
خدا خواهد دید مثل این است که این سیب بد را بخدا فروخته باشی
بر اطفال لازم است بیاموزند که زرنگ باشند ولی قسم دوم یعنی
در کارهائی که بمردم ضرر رسد و خودشان منفعت ببرند
(۹) از اشخاصی که بباطن گرگ و بظاهر در لباس میش اند بپرهیزید
حکایت است که گله گوسفندی که نزدیک بچمنی مشغول بچریدن بودند

یکی از بره ها قدری از گله دور افتاده و گرگ ضعیف ناتوانی را
دید که دراز کشیده است بره از گرگ سؤال نمود که بجهت چه اینجا نشسته
گرگ جواب داد که قدری علف خوب سبز و خرم میخواهم پیدا
نموده بخورم زیرا هیچ چیز مطبوع تر از برای من جز علف در مزارع
خوردن و از آب صاف جوی آشامیدن نیست بره متعجب شده
بوی گفت که عجب مردمان دروغگوئی اند آنها که بشما تهمت گوشت
خوردن را میدهند و حال آنکه کمی علف شما را راضی خواهد کرد
پس اگر چنین است تو نیز با ما همراهی نما تا تمام جهت رفقا شده
و با هم زندگی کنیم چون بره گول خورده مطمئن شد که گرگ گوشت
نمیخورد از او پروا نکرده و نزدیک او شد تا آنکه گرگ فرصت نموده
و او را خورد چنین اند اغلب اشخاص چون این گرگ با سایرین
یکرنگ شده و براه بد هدایت نموده مال و جان ایشان را گرفته در هلاکت

ابدی می اندازند

(١٥) از گلیم خویش پا بیرون منه   این حکایت را از کتاب گوش داده —

آورده اند موشی بود خیلی متکبر و پر غصه در از آنجائی که خود را شخص
بزرگی فرض مینمود خیال مسافرت و سیاحت روی زمین بسروی
افتاد او حاضر برای سفر و عازم گشت بعد از چندین قدمی
از لانه اش ایستاده و نگاه باطراف نموده و از روی تعجب و شگفت
که چه قدر عالم بزرگ است و چون قدری دورتر رفته بود به تپه
موش کوهی رسیده و گمان کرد که اینها کوههای بزرگ اند
و گفت این کوه البرز است و آن قله دماوند پس مدت نموده
و بعد از مدتی بساحل رسیده و مقدار زیادی از صدفها را دید که
باز در از کشیده او زیادتر متعجب شده و گمان کرد که اینها کشتیهای
جنگی اند — منظر این کشتیهای فرضی او را زیادتر مغرور و خود پرست

از سزاواری و لیاقت خود نموده و بهر زبان فخرها میکرد
که این عمل مرا کار شجاعانه میشناسند زیرا که پدر مرحومم بطور
سختی و ندرت سالی یک دفعه از لانهٔ تنگ کوچک خود
بیرون می‌آمد و حال آنکه من در این سن کم تمام کوهها و
دریاها و صحراها را دیده‌ام ولی هنوز برگشته و مایل شد که
در آن صدفها رفته تا بواسطهٔ کشتی در روی آب مسافرت
نماید پس نزدیک شده و در یکی از آن صدفهای بازجست و
اتفاقاً صدف بعد از لحظهٔ خود را بست و موش را سخت
نگاه داشته و هر چند کوشش و درخواست نمود تا خلاص
شود قبول نشده و صدف اسیر نادان خود را سخت نگاهداشت
تا آنکه بواسطهٔ جسارت و نادانی جان خود را تسلیم نمود —

هر که لب از خود ستائی نبست   رشتهٔ عمر خود را گسست

(۱۱) حرف راست بزنید

راستگوئی عادتی است که برای هر کس ممکن است که خود را مجبور بزدن حرف راست نموده و از حرف دروغ لب ببندد و تجربه شده است که دروغگوئی از ترس و راستگوئی از جرأت است —

راستی چون سرباز مسلح است با شمشیر و سپر شمشیر جرأت و سپر اعتماد اوست و هر کس که میخواهد راستگو بشود باید این شمشیر و سپر را بکار ببرد —

پسری در کوچه با گلوله اش مشغول بازی بود و اتفاقاً گلوله از دست وی لغزیده و بشیشهٔ پنجرهٔ دواخانه خورد و شکست چون بچه های دیگر این حال را مشاهده نمودند بوی گفتند زود برو و هیچکس نخواهد فهمید که این شیشه را کی شکسته است

کرشکسته است ولیکن او گفت خیر من نخواهم چنین کاری را
کردمن میروم و بصاحب دکان واقعه را عرض میکنم
پسر بنزد دواساز رفته وضع را بیان کرد و گفت
چون پول ندارم که قیمت شیشه را بدهم لهذا در این
دکان تا دو سه روز خدمت میکنم تا بقدر پول شیشه کار
کرده باشم چون دواساز این واقعه را شنید خیلی متعجب
از صداقت و راستگوئی او شده و مایل براین شد که وی را
تربیت نموده و شاگرد خود نماید بعد از چندی همان طفل خیلی
باکمال و صاحب مواجب زیادی شد روزی او بپادرش
گفت که چقدر روز خوبی بود آن روز که من شیشه را شکستم
پس پادرش بوی جواب داده گفت که نه چه روز خوبی بود که
شما نترسیدید که راست بگوئید —

(۱۲) خاطرجمعی از فردا نداشته باشید

مشهور است که مردم جوجه‌های خود را می‌شمرند پیش از
آنکه از تخم بیرون بیایند هیچکس نباید که خاطر جمع از وضع
فردا باشد زیرا بجز خدای واحد کس دیگر نمیداند که در
آن دیگر چه اتفاق خواهد افتاد پس بهتر آنکه اگر میخواهید
خدا را از خود راضی نمائید شکر نعمت و وضع حالیه را نموده
و خود را باو بسپارید که برای فردای شما او خیال خواهد
نمود ناپلیون مشهور وقتی خیال گرفتن دولت انگلیس بسر
وی افتاده و از شدت غرور و خاطر جمعی که از ظفرهای خود
داشت پیش از آنکه تهیهٔ لشکر به بیند و عازم بشود نشان افتخاری
برای سربازان و صاحب‌منصبان خود ساخته بود که در روی او
سکه زده بودند (غلبه بر دولت انگلیس) و بعد از اتفاقات

عقیده او نتوانست که بر انگلیس غالب بیاید فرار نموده
راه مملکت خود پیش گرفت و بعد از آن هر وقت که
یاد نشان مذکور می افتاد خیلی خجل منفعل از کرده خویش
میشد چنین است که هیچ وقت نباید فکر زمان آینده را
در امروز بیا نمود

(۱۳) هیچ نوع دروغ مگو —

دروغ بنا بر بردن از ترس است گول زدن بواسطه
عمل یا کلام یا حرف زدن یا سکوت تمام اینها جزو دروغ
محسوب است —

اغلب اوقات شنیده میشود که مردم حرف میزنند از
انواع و اقسام دروغ که بعضی را دروغ بزرگ و بعضی را
متوسط و بعضی را کوچک میشناسند چنانکه از انبیاء

وبزرگان رسیده است هر دروغی آنقدر بزرگ و کافی است

که یکی از احکام خداوند را بشکنند که فسخ نموده شده است

در هر کتاب آسمانی دروغ نگوئید و نه شهادت دروغ

دهید —

روزی مردی به پسرش اره داد که قدری چوب اره

کند چون آن پسر مایل بود که بازی کند بعد از رفتن

پدرش اره را بیک سمت انداخته و دوید چون اره

افتاد شکست پس او بخودش میگفت که من اره را نشکستم

خودش شکست و حال آنکه در دلش میدانست که این حرف

دروغ است —

نظیر این طفلی از مدرسه نیم ساعت از قرار سابق

دیرتر آمده مادرش گفت که چرا دیر آمدی او عذر آورد

که چون

که چون بعد از مرخص شدن از مدرسه مشغول گردش شده بودم
قدری دیر رسیدم بمنزل و حال آنکه چنین نبود و بواسطه
بد رفتاری که در مدرسه نموده بود معلم او را نگاه داشته
و نیم ساعت او را دیرتر از روزهای دیگر مرخص کرده بود
مادر وی باین کلمات گول خورده و حرف نزد بعد در قلب
خودش خیال نموده گفت که چه کار بدی است که مادر
خود را گول زده و دروغ گفتی بعد خیال خود را منصرف
نموده میگفت من دروغ نگفتم بلکه صدای من گفت بمن
دخلی ندارد در صورتی که خودش میدانست که خود را
گول میزند و این دروغ خیلی بد و دروغی بود زیرا که شبیه
براست بود و مشهور است بدترین قسم دروغ دروغی است
که شبیه براست است

(۱۴) دزدی

(۱۴) دزدی مکن ——

بیاموز که بسختی بطور بدترین رفتار کنی با برادرانت و خواهرانت
و اقوامت و سایر مردم و بفهمی و بدانی فرق ما بین مال
خود و سایرین را که هیچوقت عادی به دزدی کردن نشوی
حکم خداوند تعالی و تبارک است (که دزدی
نخواهی نمود) حتی آن چیزی که برداشته فرفره یا قلم
یا سوزن باشد ——
هیچ فرق نمیکند که بدزدی کتاب یا چاقو تا اینکه بدزدی
پول و جواهر نیز فرقی نمیکند که سیب یا آلو یا آلو بالو یا انگور حتی
یک گل از باغ همسایه ات بدزدی تا اینکه یکساعت یا چیز
از خانه اش برداری هر چیزی که بدون اطلاع صاحبش
گرفته شود دزدی است و نیز فرق نمیکند که حتی آن چیز

قابل نیست و اذیت او را نمیکند یا هیچوقت او از کم شدنش
مطلع نمیشود اگر مالک چیز بهیچوجه رضایت در گرفتن
مالش ندارد دزدی است —

اطفال باید بخاطر داشته باشند که هر چیز از مال والدینشان
بدون اطلاع بر دارند چون دزدی است اگرچه چیزی
باشد که اگر بخواهند از والدین بزودی بآنها خواهند

واو —

شخصی در یکی از کوچه های لندن سؤال کرده شد
بجهت صدقه دادن مر پسر گدائی را او گفت پول
سیاه ندارد که بدهد و بعد بالاخره یک قران باو داد
رد شد این پسر گمان کرد که قران داده پول سیاه
کند و بیاورد و از روی تعجیل دوید که خورده کند وقتی که
برگشت

برگشت آن مرد رفته بود بنابراین آن پسر چندین روز
در همان مکان متوقف شده و منتظر آن مرد شد تا بالاخره
اتفاق افتاد که آن شخص از آن مکان دوباره عبور نمود
بمحض اینکه او آن شخص را دیده برخاست و باو گفت که
پول سیاه حاضر است من این دو سه روز خوب
او را محافظت نموده ام و پولها را در دست آن شخص گذارد
و با کمال دقت شمرده او خیلی متعجب از دیدن این پسر
شده و او را در مدرسه گذارد تا تحصیل کند و در تمام عمر
مخارج وی را متحمل میشد این پسر آموخته و تربیت شده بود
بواسطهٔ مادر خوبی که هیچوقت استعمال نکند چیزی را
که بسایرین تعلق دارد زیرا او گمان میکرد که آن شخص
میخواست فقط یک چند پول باو بدهد پس باقی را دست

نزد چون مال او نبود

(۱۵) مطیع باش —

بیاموز اطاعت کردن را اولین تکلیف اطفال اطاعت نمودن حرف والدین است موافق کلام خدا که پیغمبر با اطاعت و احترام کن والدین خود را کلام مرد عاقلی است که پیغمبر باید پسر من نگاه دار تعلیم پدرت را و فراموش مکن قانون مادرت را زیرا این دو زینت سر تو اند و زنجیر در گردنت —

حرف زدن اطفال نسبت بوالدین خود همیشه باید محترمانه باشد و در جواب فقط بلی یا نه نگویند بلکه بلی آقا بلی پدر و غیره بگویند و نه فقط تکلیف اطفال است که بوالدین یا معلمین مطیع باشند بلکه تکلیف تمام عالم است

که در امورات دنیوی و اخروی مطیع باشند مثلاً
چند را اغتشاش و خرابی خواهد دست داد اگر سربازان
و قلاعهان حکم فرمانده خود را نشنوند و اطاعت نکنند —
و آنرا این خرابتر خواهد بود اگر کسی اطاعت بقوانین مملکتی نکند
و غیره و لی اطاعت اطفال نسبت بوالدین و معلمین متعهد
و وابسته ای این نوع اطاعات است

(۱۰) عادات بد را ترک کنید —

خیلی تفاوت است بین چیزی که غلط و بد است تا آنکه
عادت با و غلط و بد است چون یک دفعه کاری را کردن
ممکن است که شخص ترک کند ولی چون عادت بود
که خیلی مشکل است ترک نمودن او و چون کاری مکرر از
کسی دیده یا کرده شد آنرا عادت وی خوانند و گفته
شده است

شده است که عادت طبیعت ثانوی است که برای کسی
دست میدهد ولی عادات بر دو قسم اند عادات
بد و خوب عادات بد را حتی المقدور باید در
ترکشان کوشید اگر طفل یک دروغ بگوید و بعد دروغ
گفتن را ترک کند بد نیست و بلکه خدا میبخشد ولی اگر منع
کرده نشود و او عادی بشود در دروغ گفتن او هیچ وقت
ترک ننموده و خدا نیز او را نخواهد بخشید همچنین است
اعمال و رفتار های دیگر چون قسم خوردن بی جهت
حرفهای بد و خشن زدن که از یک دو بار زدن ممکن است
شخص ترک کند ولی چون عادی شد خیلی مشکل است
ترک کردن چون از اول منع آن را نکرده و حالا طبیعت
ثانوی او شده است —

آورده‌اند شخصی پیش عابدی را در صحرا که تمام عمر خود را
بعبادت خداوند متعال صرف مینمود رفته و از او استدعا
نمود که در خدمت وی عمر خود را صرف نماید تا از برکات
او مستفیض و از تعلیمات او بهره‌مند شود عابد قبول درخواست
او نموده و اولین وهله شاگرد جدید خود را در جنگل به
گردش برد و اشاره بدرخت کوچکی که تازه از زمین روئیده
بود نمود گفت او را بکن پس او عمل نموده و بآسانی درخت
کنده شد بعد از چندین قدمی دیگر اشاره بدرختی نمود
که این را بکن پس او با قدری اشکال او را کند و همچنین
مداومت نمود تا بدرختی رسید که کنده نمیشد و خیلی بزرگ
بود پس عابد آغاز تکلم نموده فرمود که ای فرزند نخستین
درخت کوچک اولین درجه هوا و هوس و عادت بد است

که باندک

که باندک حرکت کنده شد و دو تمی قدری مشکل تر از آن

و بالاخره بجائی رسید که کندن او ممکن نشد پس همیشه

سعی نما که درخت هوا و هوس و عادت بد تا کوچک است

از بدن خود بکن که اگر بزرگ شود کندن و زایل کردن

او ممکن نیست —

از این حکایت باید اطفال بیاموزند که از کوچکی تا بزرگ

نشدند زود عادات بد و هوا و هوس را از بدن خود خلع نمایند

چون رشتهٔ نصایح و حکایات تا

بشانزده باب کشید از کمی آنها

مؤلف بر آن شد که بعضی از افسانهای

ایسپ که اولین افسانه نویس یونانی

مشهور آفاق و پیشینی از بیان است

از انگلیسی ترجمه نموده و ضمیمه سازد که

خواندن آنها برای

اطفال بسیار مفید و

اسباب فراست و

مسرت ایشان شده جزء

نیکان محسوب خواهند شد

---

(۱۷) گرگ و برّه

یکروز تابستانی گرم چنان اتفاق افتاد که گرگ و برّه
هر دو بیکبار بسر آب صاف سردی رسیده که آب بیاشامند
گرگ ایستاده و مشغول آب خوردن گشت و میخواست بهانه
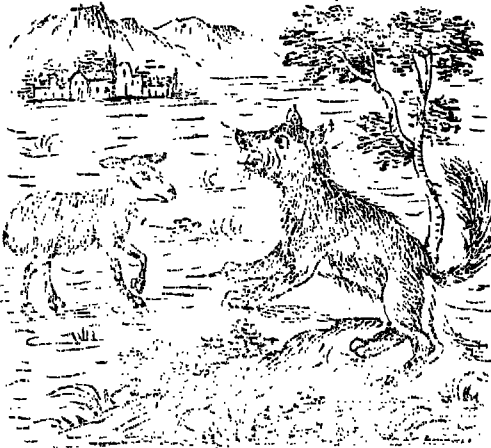
بوکه از برّه گرفته او را بخورد و روی خود را به برّه کرده و گفت
چرا آب را اینچنین بهم زده گل میکنی که من نتوانم بخورم برّه باز

حرف او ترسان شده و با عذر خواهی زیاد گفت که چاکر هیچ
ملتفت نبود که چه وضع آب بخورد عفو بفرمائید گرگ دوباره
با او گفت که تو خیلی بد ذات هستی زیرا من گفته اند تقریباً
یکسال و نیم پیشتر عقبم حرفهای بد و ناشایسته زده بره
گفت که خداوندگارا این فرمایش که میفرمائید حق من نیست
زیرا که یکسال و نیم پیشتر من هیچ متولد نشده بودم گرگ
چون دید جوابی ندارد وقت است که او را اذیت بکند غرش
کنان چون مردمان دیوانه نزدیک وی شده گفت که بد
ذات اگر تو نبودی پدر تو که بود چه فرق میکند او را
گرفته و تیکه تیکه نموده خورد—

شخص شریر همیشه بهانه میجوید بجهت شرارت کردن ظالم
چه پادشاه باشد یا یک پسری در مدرسه یا وزیر وغیره

همیشه عذر و بهانه بجهت بدرفتاری خود پیدا میکند بد

رفتار بآسانی سبب پیدا میکند برای اذیت و نزاع کردنش

بپرهیز از رفقای بدرفتار و جنگجو زیرا رفاقت ایشان چون

بازی کردن با کاردان است ـ

چنانکه بازی کردن با کارد بدون ضرر متصور نیست رفاقت ایشانهم

اغلب بیخطر نیست و نیز بر ما لازم است که حتی المقدور در ترک

شرارت و ظلم کوشیده که معاقب درگاه الهی نشویم ـ

ای زبردست زیردست آزار گرم تاکی بماند این بازار

بچه کار آیدت جهانداری

مردنت به که مردم آزاری

(۱۸) قزاق و بچه هایش ـ

قزاقی در مزرعه با چندین بچه های کوچک بسر میبرد

وهمیشه خائف از این بود که مبادا پیش از آنکه بچه هایش پر درآورند وقابل پریدن بشوند صاحب مزرعه گندم را بچیند و بچه هایش در دست او اسیر بشوند —

بنا بر این زمانی که برای تحصیل دانه از آشیان میپرید اطفال خود را سفارش بلیغ نموده که در غیاب او هرچه صاحب مزرعه میگوید شنیده و در رجعت سرگذشت را بوی بیان کنند —

بعد از پریدن او از آشیانه آنها دیدند صاحب مزرعه را که پسر خود را خوانده و با وی گفت که فردا صبح زود باید بروی رفقا و آشنایانمان را برای کمک طلبیده گندم را بچینیم چون بغایت خوب رسیده و موقع درو کردن است چون مادر جوجه ها برگشت آنها لرزان

جیرجیر

جیرجیرکنان در اطراف وی افتاده و بسر گذشت را بیان

کردند و التماس نمودند که تا زود است ما را از این مزرعه

ببری که گرفتار خواهیم شد —

مادر ایشان آنها را دلگرمی داده و گفت اگر صاحب مزرعه

بامید رفقا و آشنایان است بطور یقین میتوانیم گفت

که فردا چیده نخواهد شد خاطر جمع دارید —

روز دیگر بعضی از سابق ها در ایشان از آشیان پریده رفت
جوجه ها دیدند که صاحب مزرعه آمد و منتظر رفقا شد پس چند
منتظر شد کسی نیامد زیرا هوا بسیار گرم و مشکل بود کار کردن
چون دید کسی نیامد پسر خود را طلبیده و گفت که حالا
مشاهده کردم که رفقا بدرد آدم نمیخورند پس باید بروی
عموها و دائیهای خود را طلب نموده که قدری کمک
در چیدن بکنند —
چون بادرفت ما تنها بمنزل برگشت با ترس زیاد ترجه ها
آنچه را که شنیده بودند معروض داشتند پس با در بایشان
گفت ترسان مباشید زیرا اقوام هم در روز
گرفتاری بداد یکدیگر نمیرسند و کافی السابق از ایشان
پریده رفت چون صاحب مزرعه روز دیگر اقوام خود را نیز

مثل سایرین بیوفا دید به پسر خود گفت که یک جفت
داس خوب حاضر نما تا فردا صبح زود خودمان گندم را
بچینیم وقتی که بچه ها این را بابا در خود گفتند او گفت
حالا باید برویم زیرا وقتی شخص خودش خواست کاری
بکند محروم نخواهد شد بنابراین او اطفال خود را
از آن مکان حرکت داده و گندم روز دیگر بواسطه آن شخص
و پسرش چیده شد —

کسی که میخواهد کارش خوب کرده شود باید خودش بکند
این حکایت می آموزد ما را که همیشه باید کارهای خود را
خودمان بکنیم و هرگز بامید کمک اقوام و رفقا نباشیم
درصورتی که خودمان میتوانیم بکنیم —

بهترین تعیش و زندگی آن است که نان از محصول و زحمت

خود بخش باشد نه از منت دیگران —

هر که نان از عمل خویش خورد　　منت از حاتم طائی نبرد

(۱۹)　روباه در چاه آب —

روباهی در چاه آبی افتاده و زیاده تقلا میزد که خود را از آب بیرون نگاه دارد گرگی در این ضمن بسر چاه رسیده بروباه نگاه میکرد روباه شروع کرد

بالتماس پس کردن که قدری طناب گرگ آورده و او را
نجات دهد گرگ از روی رحم والتفات خود را تکان داد
گفت که روباه فقیر من خیلی غمگین هستم بجهت این حال
شما که چطور در این مرارت و زحمت افتاده اید —
روباه گفت خیر هستند عا میکنم اگر شما خیلی دلت برای
من میسوزد قدری طناب بمن بده تا نجات یابم نه آنکه
فقط بزبان رحم و التفات کنی —
حرف خوب خوب است ولی کار خوب بهتر است
رفیق مثل برادر باید بدرد بخورد در زمان رنج و بدبختی
ساعت رنج و بدبختی بهترین امتحان است بجهت
شناسائی رفیق چنانکه یکی از حکمای یونان فرموده
رفقا باید دعوت کرده بشوند در زمان خوشبختی و خوشی

ولی در موقع بدبختی و رنج خودشان باید بیایند چنانکه
گفته شد کلمات خوب خوب است ولی کار خوب
بهتر است

دوست مشمار آنکه در نعمت زند   لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی

(۲۰) طفل و مادرش —

طفل مدرسه آورد بجهت مادرش کتابی که از رفقای
خود در مدرسه دزدیده بود تا مادر وی از شدت مهربانی
که با او داشت متحمل نشده و منع ننمود آن طفل هر قدر
بزرگتر میشد چیزهای قیمت دار تر میدزدید تا بالاخره
پلیسها او را گرفته و در محضر عدالت حاضر ساخته اند

مادرش رفت با وی که به بیند چه واقع میشود چون پسر
در آن حال مادر را دید دهن باز نموده گفت مردمان می بینند
که من اینجا در خجالت و رنج هستم ولی من هیچ تقصیر ندارم
این مادر من است که مرا باین کار روا داشت زیرا که اگر اول
کتاب را که از مدرسه دزدیده بودم بواسطهٔ آن مرا
تنبیه مینمود دیگر اقدام بدزدی نمیکردم که حال چنین
عادت نموده نتوانم ترک کنم و مبتلا باشم —
دوستی زیاده از حد با طفال ایشان را ضایع میکند اگر
از اول این کارها را منع نکنند طفل در کار خود زیاده قادر
شده و بالاخره در مشقت خواهد افتاد —
مادر احمقی که از شدت دوستی کارهای بد اطفال خود را
از اول منع نمیکند مثل این است که خودش آنها را

بدست خود میکشد -

سر چشمه شاید گرفتن به بیل   چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

بسا روزگارا که سختی برد

پسر چون پدر نازکش پرورد

(۲۱) گرگ در لباس گوسفند

گرگی پوست گوسفندی برتن نموده و داخل گله گردید
و باین راه چندین از گوسفندان را گرفته خورد تا بالاخره
چوپان ازین حال آگاه شده اورا گرفته و طنابی در
گردنش انداخته بر درختی آویزان نمود بعد شبانان
دیگر اتفاق افتاد که ازین راه عبور نموده و چون این
وضع متعجب را دیدند یکی از آنها باین شبانان گفت
برادر آیا گوسفند را آویزان کرده جواب داد خیر
گرگ است .

گرگ است که در پاپوست گوسفند در رفته است

و نشان داد بآنها که چطور گرگ تقلب نموده است و

ایشان تحسین باین تلافی که برای گرگ قرار داده

بود نموده و رفتند —

عمل دروغ را با و اعتمادی نیست و زود منکشف خواهد

بخطر خود می افزاید کسی که میخواهد بتقلب رفتار کند

بهتر است

بهتر است آنکه براستی عمل نمائیم زیرا که بر دروغ اعتمادی
نیست نزد خردمند عیبی بدتر از این نیست که کسی در باطن
گرگ و بظاهر میش نماید که جنس خود را هم بدنام کند
بنزدیک من شبرو راهزن
به از فاسق پارسا پیرهن

(۴۲) تاجر شدن شبان

شخص شبان گوسفندان خود را میچرانید در ساحل
دریا یک روز خوب تابستانی از شدت تشنگی و نمایش
آب دریا بسر وی افتاد که گوسفندان خود را فروخته
و پولش را جنس بخرد و بکشتی نشسته از این مملکت بمملکت
دیگر مسافرت و با جنس خود تجارت نماید بنابراین
عزمش جزم شده تمام گوسفندان خود را با تعجیل زیادی

فروخته و بعد مقدار کثیری انجیر خرید و در کشتی گذارده
روان شد بعد از چندین ساعتی طوفان خطرناکی در دریا
شده و کشتی بتلاطم آمد بنابراین مردمان کشتی مجبور شدند
که مال التجاره را در دریا بریزند تا کشتی را نجات دهند چون
این تاجر جدید بدبختی خود را مشاهده نمود بسیار پشیمان از
این کار شد و بعد از برگشتن بتجارت پیشین خود رجعت نمود بعد
از زمانی اتفاق افتاد که روز دیگر دریا را بهمان شکل
خوب که سابقاً دیده بود مشاهده نمود فریاد برآورد
گفت آیا شما گمان میکنید من کورم مقصود شما را خوب
میدانم خود را گشاده ننموده بلکه قدری انجیر دیگری
میخواهی خوشحالی انسان باید در قلب باشد نه در اشیاء
خارجی هیچ وقت نباید ما خوشحالی فعلی را رها نموده باید

خودمان با عشق دیگری بواسطه او گول خورده و در خطر
بیفتیم همیشه باید بقسمت خود شاکر و قانع و در طلب چیزهای
دیگر نرفته بقسمت فعلی که خداوند تعالی و تبارک مقرر
فرموده راضی باشیم —

خداوند از آن بنده خرسند نیست
که راضی بقسم خداوند نیست

(۲۳) صیاد و سار —

صیادی در جنگل بقصد تیر انداختن قدم نهاد چون
قدری راه پیمود ساری را که در شاخه درختی نشسته بود
مشاهده کرده و قصد کشتن او را نمود تیری در کمان
گذارده و مشغول نشانه نمودن بود که از عقب افعی را
که در ضمن آمدن پایمال کرده بود و ملتفت نبود پای وی را
گزیده

گزیده و تیر انداختن را از خاطرش برد زهر این حیوان قتال بتمام بدن او فوراً اثر نموده و شکلش را زرد و ضعیف کرد

و قریب بمردن چنانکه فقط این دو کلمه را گفت و رخت بعالم باقی کشید تقدیر چنان شد که بمیرم در همان آنی که بخیال کشتن دیگری بودم — کسی که در فکر خرابی کس دیگری است

خودش

خودش خراب خواهد شد هیچکدام از ما حق نداریم که فکر
تلف نمودن دیگری باشیم زیرا که جان گرفتن حق کسی است
که خودش جان بتمام مخلوقات عطا فرموده است بنابراین
معلوم شد که هیچ بزرگی با کوچک که زیردست اوست ستم
روا ندارد که خداوند براو همان ستم را روا خواهد داشت

هرآن لشکر که با عهد ستیزد   چنان افتد که هرگز برنخیزد

(۲۴) خوک و گرگ

یک خوک ماده تازه زائیده و در طویله با بچه های کوچکش بسر
میبرد گرگی از بالای دیوار سر را تو نموده و خیلی مشتاق
بود که یکی دو از بچه هایش را بخورد ولی تدبیری بخاطرش نیامد
جز اینکه زبان را بچاپلوسی باز نموده ماده خوکها را گول زدن شروع
نموده گفت — چقدر آدم خوبی است خانم خوک و چقدر
من مشتاقم

من مشتاقم که در خدمت او بسر برده پاسبانی از خود و الطافش
نمایم خانم خوک اپستد عا میکنم مرا یکی از چاکران خود دانسته
و اذن دهی که پرستاری از آقا کوچولوها کنم هر وقت که شما
خیال گردش و تفرج داشته باشید مرا بخدمت ایشان
بگذارید تا مثل پرستاری خود شما از ایشان محافظت و پرستاری
نمایم — خوک بوی جواب داده گفت که کمترین مقصودتان را
بخوبی میداند و خواهش میکنم که اگر میخواهید بمن اظهار مرحمت
و دوستی بنمائید از اینجا تشریف برده بطوری که دوباره روی
شمارا نه بینیم —   سلام گرگی طمع نیست -
از مهربانی زیاد اشخاص غریب با شخص مشکوک شده و از دوستی و
آمیزش با ایشان کناره میجوید حذر کنید از مردمانی که شما
ایشان را هیچ نمی شناسید ولی ایشان تعارف و تواضع زیاد نسبت بشما میکنند

الا تا نشنوی مدح سخنگوی   که اندک مایه نفعی از تو دارد

اگر روزی مرادش بر نیاری   دو صد چندان عیوبت بر شمارد

(۳۵) اسب و خر —

اسبی که زینت کرده شده بود با زین جنگی قشنگ و دهنه خوب غرش کنان دیده شد در میان راه که میرفت و انعکاس صوتی ظاهر ساخته بود در کوهها از شیهه کشیدن بلند خود و در همان راه خر ضعیف

باری لاغری دیده شد که با خستگی حرکت میکند اسب از دور وی صدا زد که بگذر از راه بیک طرف کناره بجوید تا زیر دست

و پای او خورد نشد و جان بسلامت برد چون خر را جراحت و صدمهٔ
زیادی نبود از ترس بچابکی که ممکن بود خود را کنار کشید تا او عبور نمود
چندی از این معامله طول نکشید که اسب مذکور در یکی از جنگها یک
چشمش تیر خورده و نالایق از برای سواری شد صاحبش او را
بارکش فروخت روزی اتفاق افتاد که همان خر او را دید شناخت
دانست که طعن و ملامتش کند گفت آه خوش باشد شما همان اسب
نیستید من همان وقت دانستم که تکبر شما یک روزی خواهد افتاد -

تکبر جلو میرود و خجالت عقب سر ——

همیشه سعی کنید در وقت بزرگیتان با زیردستان نیکی کنید زیرا اگر
بدی کردید در وقت تنزلتان هیچکس بشما رحم و التفات نخواهد کرد

تا توانی درون کس مخراش کاندرین راه خارها باشد
کار درویش مستمند برآر که ترا نیز کارها باشد

(۴۲) موش شهری و موش دهاتی

موش دهاتی دعوت کرد یکی از موشهای شهری را که قدیم
باهم رفاقت و آشنائی داشتند در ده پیش از آمدن او اسباب
ضیافت خوبی فراهم آورده و باستقبال او بیرون شتافت
بین او بهم برخورده عهد خود را تجدید نمودند و او را با کمال مهربانی
داخل منزل خود گردانید در وقت نهار چیزهائی که ترتیب داده
بود از قبیل یکدوری نخود و آجیل و ظرفی پر از بلوط و فندق
و چندین قالب پنیرهای خوب و غیره آورد باین خیال که مبادا غذا
از برای مهمان کم بیاید مشغول چیدن خوشه گندمی در کمال لذت شد
بعد از تمام شدن نهار موش شهری برفیق خود گفت که مرا مرخص
نموده بشهر مراجعت کنم و خیلی متعجبم از اینکه تا حال در چنین سوراخ
کثیف زشتی شما بسر برده اید و هیچ چیزی نمی بینید جز درختها و چمنها
و کوهها

وکوهها و جویها در اطراف آن آیا ترجیح میدهید چیز طیور را
بر صحبتهای مردمان شهری و غیره نصیحت مرا گوش نموده
و عازم بجانب شهر شو و متحیر و متفکر نایست بلکه بزودی تا ممکن است
از این وضع خلاصی یابید هیچ میدانید که من و شما پیر شده ایم و
وقت زیادی نداریم که به بیهودگی تلف کنیم تا زودتر ممکن است
باید فکر خود را بنمائیم زیرا چه میدانیم که فردا چه اتفاق
خواهد افتاد کلمات این موش شهری در او اثر کرده و در همان
شب عازم شهر شدند در اواسط شب بود که بعمارت عالی در شهر
رسیدند که شب در آنخانه مهمانی بزرگی بوده و بسیار قدری
شام در اطاق چیده بود که بعد باید خورده شود مهمانها
خود را در وسط قالی پشمین قرار داده نشسته و دیگری
با آن سمت نشسته و موش دهاتی میگفت که دیدی شهر چه اوضاع

خوراکها

خود الها و عمارتها دارد آیا لایق است که شخص اینجا را گذاشته

در ده منزل کند در ضمن سخن گفتن بودند که صدای بزرگی

شنیده شد از سگی که در پشت در بود رفیق دهاتی نزدیک بدن

سیده از ترس رنگش درو پریده چون بید میلرزید بعد از بحال

آمدن گفت اگر این وضع زندگی در شهر است بسیار خوب است

بجهت شما من خواهم برگشت بوضع کثیف آرام خود با نخود و گندم

و شما بمانید و این غذاهای خوب و لطیف را میل کنید بهتر است

که بوضع

که بوضع حسیم خود بسازیم تا در آرزوی اینکه بطلب جاهای
خوب ولی خطرناک برویم —
همیشه باید بوضع خود شاکر و رضایت مند و باید فکر جاها
و وضعهای دیگر که بهتر ندرویم تا در مشقت نیفتیم هستند مردمانی
که رضایت ندارند از وضع حالیشان و از خدا استدعای بجای بهتر
بلندتر و بزرگتر را مینمایند چنین عادت بدترین عادات است —

خدا را ندانست و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد

(۲۷) گربه و روباه —

چنانکه گربه و روباهی در وسط جنگل مشغول صحبت بودند روباه گفت
فرض میکنیم اگر اتفاق دشمنی افتاد و بجهت یا من بواسطهٔ اینکه
هزار طور فرار و قوت مدافعه و غیره دارم خلاص میشوم ولی شما
چه خواهید

چه خواهید نمود گربه جواب داد که من فقط یک تدبیر میتوانم نمود

که خلاص شوم اگر آن تدبیر بکار نرود دست دشمن خواهم افتاد

روباه گفت که من خیلی دلم برای شما میسوزد که فقط یک راه بجهت فرار

کردن دارید ولی تا ممکن است سعی کنید هنوز این سخن در

دهنش بود که از جا جستند بواسطهٔ صدای سگهای شکاری که

بگرفتن ایشان می آمدند گربه بواسطهٔ آن یک تدبیر خود درخت را

بالا رفته و در شاخهٔ نشست ملاحظهٔ روباه را مینمود که سگها بوی

رسیده

رسیده و با هزار راه فرار در دست ایشان گرفتار شده تکه تکه نموده خوردندش —

بدی رو میکند از برای کسی که یک علاج دارد و هم کسی که هزار راه علاج دارد و یک علاجه خلاص شده آن کسی که هزار تدبیر دارد و گرفتار خواهد شد —

خیال واحدی که در عمر بطور تدین و راستی انتخاب میشود نگاهداری میکند بهترین علامت کامیابی و خوشی را و خیالهای متعددی قانون شروع شده ولی عاقبت

بسی چاره دان کو بسختی بمرد — که بیچاره گوی سلامت ببرد

(۲۸) گربه و موشها —

یکی از خانه های شهری بسیار صدمه میخورد از زیادی موشها و بالآخره گربه پیدا نمودند که هر روز چندی از ایشانرا گرفته

گرفته میخورد تا آسوده شدند —

موشها چون عدهٔ خود را کم دیدند بار ابر مشورت گذارده که چه
تدبیر کنند برای رفع کردن گربه و نجات دادن خودشان را
از دندانهای او تا بالاخره مشورت بر این قرار گرفت که هیچکدام
از موشها از لانه بیرون نیایند تا مدتی که گربه گمان کند که تمام
شده اند و بطرفی برود — گربه چون مشاهده کرد که دیگر موشها بیرون
نمی آیند و بسیار گرسنه و محروم شده است تدبیری بخاطرش رسید
که پاها را بمیخی که در دیوار کوبیده بود بند نموده و معلق باشد تا موشها
گمان کنند که او مرده و بیرون بیایند چون خود را باین شکل معلق
نمود یکی از موشها که از لانه بیرون آمده بود گفت آقا رفیق شما
اینجا تشریف دارید من بیرون نیامده گول نخواهم خورد اگرچه
شما باین دنیا رحلت فرموده اید —

تجربه

تجربه می آموزد و دانا میکند شخص را —

یادآوری لازم نیست که شخص را بیاموزد که از چیز مضر احتیاط کند بلکه خود احتیاط و اجتناب میکند آدم مارگزیده از ریسمان سیاه میترسد چنانکه موش بحکم تجربه از گربه آویزان مخوف بود و گول وی را نخورد و بخلاف آنکسی که آگاه از مسئله سابق نیست

چه داند مردم که در جامه کیست　　نویسنده داند که در نامه چیست

(۲۹) صیاد و گنجشک —

چنانکه صیادی پهن میکرد تور خود را گنجشکی از مسافت نزدیکی سوآل نموده که این چکار است که میکنی او جواب داد که بنای شهر میخواهم بگذارم که پس از پهن کردن از نظر غایب شد گنجشک خوش باور بعد از رفتن او در میان تور جست و محبوس شد صیاد دوان آمده که او را بگیرد گنجشک گفت رفیق اگر به اینطور شهر

میخواهید بسازید فقط دو سپه سا کنین خواهد داشت بیشتر —
پادشاه ظالم سلطنت خود را سرنگون میکند وقتی که حکام دامهای
تزویر و ظلم را پهن میکنند مملکت ترقی نکرده بلکه روی بانهدام مینهد
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

(۳۵) فرشتهٔ دریا و نجار —

نجاری تیشه اش افتاد در یک رود خانهٔ عمیقی و دست دعا و
تضرع پیش خدا دراز نموده که تیشه اش را باو برساند فرشتهٔ آبها
تضرعش را شنیده و تیشهٔ طلائی پیش وی آورد که اگر این است
تیشه اش بردارد لیکن آن شخص گفت که این تیشهٔ من نیست فرشتهٔ
آب دوباره تیشهٔ نقره بوی داد که بگیرد او نیز انکار نمود
که قبول کند تا بالاخره تیشهٔ دسته چوبی آورد و آن نجار گفت
که این تیشهٔ من است پس فرشتهٔ دریا بوی عنصر نمود بواسطهٔ

(۲۴)

بدین و خداپرستی تو هر سه تیشه را بتو بخشیدم این خبر زود باطراف
منبسط شده و بسر رندی خداناشناس افتاد که همین کار را بکند
تا تیشه طلا را صاحب شود بنابراین در ساحل رودخانه رفته تیشه
خود را در آب انداخت و مشغول گریه و زاری شد و التماس کمک
از قادر متعال نمود فرشته بحر صدای او را شنیده و بزودی
آمد پس از تحقیق تیشه طلائی از آب بیرون آورده بوی گفت که
آیا این تیشه اوست بلی بلی بطور تعجیلانه جواب داده که همین است
همین است فرشته دریا باو گفت ای بدذات نمیتوانی کسی را
گول بزنی که از قلب تو آگاه است خداوند عالم السر و الخفیات است —
مردی که اینطور کار را میکنند گمان میکنند که خدا نیز مثل
سایرین مقصود ایشان را نمیدانند و میخواهند خداوند تبارک و
تعالی را هم مثل مردمان دیگر گول بزنند و حال آنکه نمیدانم

نه هر جای مرکب توان تاختن   که جاها سپر باید انداختن

(۳۱) میمون و روباه

میمونی ملاقات کرد روباه را و بطور حقارت والتماس استدعا
کرد از اینکه قدری از موهای زیاد دُم خود را بوی داده که
برای خود لباس ترتیب دهد چون خیلی بد با و میگذشت از کمی
جهت روباه دلیل آورد که شما از اندازه خود زیاده دُم داری
همیشه نصف دست روی زمین کشیده کثیف میشود ولی روباه
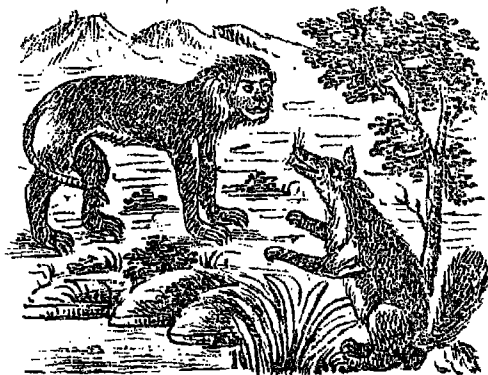
بوی جواب داده گفت اگر دم زیاد دارم کار هم بخشش نیست
داده ام من بیشتر خشنودم که با دم خود جاروب کنم زمین را تا اینکه
محروم کنم خودم را از او بواسطهٔ بخشش بر میمون —

کسی که بسیار قرض کند غمناک بسیار شود —

خیرات خیلی کم معمول است میان مردم اغلب مردمان نزد
بشخص دولتمندی چون بسیار روند که از او بطور خیرات یا قرض
پولی بگیرند محروم میشوند —

ولی مقصود عمدهٔ این درس این است که در این ضرب المثل گفته
شده است اگر میخواهی قیمت پول را بدانی برو قدری قرض کن
اگر میمون بچشم کم خود قناعت میکرد و حرص نمیداشت بار
قرض را بپشت خفت نمی کشید

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

(۳۲) خروس و الماس

خروس قشنگی که در میان خاکها برای دانه میگردید الماسی را
پیدا نموده که چنان میدرخشید که چشمش خیره شده و بطور حیرت
گفت آه تو خیلی چیز قشنگ گرانبهائی هستی ولی بدرد من هیچ
نمیخوری اگر صاحب تو را پیدا کند بسیار خوشحال و خوشوقت
خواهد شد و چندین تومان ترا خواهد فروخت ولی پیش من نیم
ارزن ارزش نداری من خیلی خوشحال میشدم که یکدانه
جوی لذیذ پیدا میکردم تا اینکه هزار من از تو —

(اشیاء با قیمت اند پیش خریدارشان)

چقدر این الماس ارزش داشت اگر کسی او را پیدا مینمود
میفروخت ولی چقدر بیشتر یکدانه جو ارزش دارد از برای مرغ که بخورد
و چقدر بیفایده میتواند بود از برای اشخاص الماس چو دادن الماس پیش خروس

گفتن

گفتن سخنان حکمت آمیز است پیش مردم نادان که بجوی او را نخرند

بگویند از سر بازی چه حرفی　　از و پندی بگیرد صاحب هوش

وگر صد باب حکمت پیش نادان　　بخوانند آیدش افسانه در گوش

(۲۲) ممسک و طلای مدفون

شخص حریصی تمام ملکهای خود را فروخته و پولش را طلا نموده
در گوشه دفن نمود و هر روز طلا را برداشته تماشا میکرد محض
خوشحالی و دو باره دفن میکرد تا بالآخره دزدی از این مطلب
مطلع شده بعد از دفن کردن وی آمده طلا را دزدید چون
آن شخص دیگر پیش پول آمده که ببیند او را نیافت از این واقعه
نزدیک بجنون رسیده و شب و روز گریه و اوقات تلخی میکرد
همسایه اش وی را پند داده گفت چرا اینقدر غمگینی از گم شدن
چیزی که بشما هیچ منفعتی نمیرساند اگر فقط خیال بود که شما او را دارید

سنگی دفن نموده گمان کن که طلاست باید خود را خوشحال بساز —

ممسک همیشه فقیر است و فقرش بواسطه خطای خودش است

این عادت دفن کردن پول رسم مردمان قدیم بوده که پول خود را دفن نموده

و تجارت یا مصرف دیگری نکرده بودند و نبودن پول بجهت ایشان مساوی است

ممسک که سلب نعمت خود را زبیم کرد   از تیغ فقر پیکر خود را دو نیم کرد

(۳۴) سگ در آخور —

سگی در آخوری که پر از یونجه بود دراز کشیده گاوی نزدیک

وی آمده خواست قدری یونجه بخورد آن سگ بدطبیعت حسود

بلند شده و غرّش فغان بطرف او نگذاشت که یونجه را بخورد گاو

از روی اوقات تلخی باو گفت لعنت بر تو باد ای حیوان بد کینه

حسود که نمیتوانی خودت بخوری و نمیگذاری آنها که میتوانند

بخورند زندگی کن و بگذار زندگی کنند —

چقدر اغلب دیده میشود اطفال را که منع میکنند گذاشتن اغلب
همبازی ایشان کتاب یا اسبابشان را بر دارند در صورتی که

خودشان در آنوقت لازم ندارند و همچنین مردم و غیره و حاصل
آن است که حتی المقدور در بایرین دستگیری نماید

زر و نعمت اکنون بده کان تست — که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

(۲۵) مرغها و حیوانات و موش پردا

در زمانی جنگی واقع شد میان پرنده‌ها و چهارپایان موش پردا

از آن پس جانش جز بیچیک نشده و خوشی ماند ولی در باطن
خیالی کرد که فتح از هر طرف که شد او جزء آنها شود در
اول دفعه چنین گمان کرد که مرغها فتح خواهند نمود از آن جهت
جزء ایشان شده و قدری دورتر پرید تا خوب مشاهده جنگ را

بنماید چنان دید که قشون چارپایان قریب بظفر هستند جزء
ایشان شده و بالای سر ایشان ایستاد و بالاخره چنان اتفاق
افتاد که ظفر از جانب طیور شد بواسطه شجاعت و جلادت نسر

ایشان

ایشان بعتاب موش پر دار بجهت اینکه عمرش را بخانت دید

از ترس طیور و حیوانات چون بهر دو سمت خیانت نموده بود راه

فرار پیش گرفته و همیشه در مدت روز در سوراخها و درختهای مجوف

پنهان است مثل اینکه خجالت میکشد از اینکه خود را نشان دهد و [illegible]

تا وقتی که آفتاب غروب نموده و تمام حیوانات و پرنده ها بخواب استراحت آیند (?)

خائن همیشه خجل و منفعل و ترسناک است

خائن همیشه بوده و هست در خانه ها از دو جنس مردمان اشخاص

بزرگ و غیره خیانت میتواند صادر شود و از ترس یا عمداً کسی

خیانت میکند بواسطه رشوه گرفتن یا فطرةً از پستی طبیعت خود

شخص خیانت میکند در هر صورت خائن چون موش پر دار

بسبب بیوفائی پیشه و پستانش ترسناک و خجل است

پسری را پدر وصیت کرد که ای جوانمرد یاد گیر این پند (?)

هرکه

تجسد این خود و فا نکند — نشود خویز اوی و دانشمند

(۶۳) درخت بلوط و نی —

درخت بلوط بزرگی که کنار رود خانه بود از بیخ بواسطه طوفان خیلی کنده شده و در رود خانه افتاده میرفت چنانکه در روی آب ته این بلوط شاخه هایش میخورد به نیهائی که لب رود خانه روئیده بودند —

درخت بلوط متعجب شده و از او پرسید که چطور است که من با بزرگی و سختی از طوفان افتاده ولی تو با این کوچکی و سستی ایستاده ئی جواب داد که من محافظت میکنم خودم را بواسطه علامت خوبی که بر خلاف تو نموده ام بعوض سرکشی و قوی بودن و اعتماد داشتن بر قوت خود خم میشوم تا طوفان و باد از روی من عبور کند تا توانی تمکین کن —

نتیجه

نفع زیادی حاصل میشود بواسطهٔ تسلیم کردن و ضد نه ایستادن
در هر بابی با مردم و عشیره چون ضد نه ایستادن و تسلیم
کردن نی خود را بطوفان —

هر آنکس که گردن بفرمان نهد
همی بر نیاید که فرمان دهد

(۳۲) موش کور و باز —

بازی موش کوری را یافته و خواست او را بکشد موش
زیاد التماس نمود که او را رها کند باز بوی گفت که من امانی
بطیور نمیدهم و چون پرداری و جنس طیوری ترا خواهم
کشت موش کور بباز گفت که شما سهو کرده اید من جز پرنده
نیستم درست نگاه به بدنم نموده ببینید من موشم و پر و بال
ندارم باز چون عذرش را دید رها نمودش و او فرار کرد

بعد از قدری طی مسافت دوباره بدست باز دیگری گرفتار
شد و تضرع و زاری نمود برای خلاصی باز گفت من هم مالی
موش نیستم او جواب داده که من موش نیستم بلکه پرنده ام
نگاه به بالهایم کن آیا موش بال دارد باز مجبور شد که خلاصش
کند و موش کور بحیل خلاص شده روی بفرار نهاد و کردو
حالت راست گفته بود زیرا نه پرنده است و نه موش
همیشه باید دو تیر برای کمانمان داشته باشیم —
خوب است که چندین راه برای فرار داشته باشیم چون
موش کور که در هر دو جا عمرش را نجات داده و راست هم
گفته است زیرا نه تمامی پرنده است و نه تمامی موش و اگر
یک تدبیر هم داشته باشیم علاوه بر ظاهری ملاحظه باطن را هم
باید نمود —

تو موی بینی و من پیچش مو   تو ابرو و من اشارتهای ابرو

(۳۸) عقاب و قورباغه و موش

جنگ بزرگی واقع شد مابین موش و قورباغه برای یک باطلاق
کوچکی که هر دو میخواستند صاحب آن بشوند نزاعها بر خاسته
بود و برای آن بالاخره قرار شد که روز دیگر هر یک از ایشان
مسلح حاضر شده و جنگ کنند هر کدام دیگری را مغلوب کردند
باطلاق از او باشد روز دیگر هر دو حاضر شده با نیها در دستشان
بعوض نیزه و مشغول حرب گردیدند عقابی که در روی هوا
میرفت ایشان را دید که مشغول محاربه هستند سرازیر شده
و با پنجه اش هر دو را از زمین ربود از فتنه و فساد خرابی
در مملکت روی میدهد چنین دیده شده است که چون دو نفر
بصدد فتنه و فساد نمایند هر دو بآتش فتنه سوخته و منهدم میشوند

هر که بیهوده گردن افرازد   خویشتن را بگردن اندازد

(۳۹) باد و آفتاب

جنگ بزرگی واقع شد ما بین باد شمال و آفتاب که آیا کدام یک از ایشان پر قوت تر هستند و قرار گذاردند که هر یک از ایشان کاری کرد که جبهٔ مرد مسافر را از دوشش بر دارد قوتش زیادتر است باد اول شروع بکار خود نمود هوا از وزش او سرد شد و گرد و خاک از هر سمت بلند شد

بطوری که

بطوری که بیچاره مرد مسافر مجبور شد که جبه خود را بر سر
کشیده و بخود بپیچید بعوض آنکه از بدن خود بکند چون باد
تدبیرش بعکس نتیجه بخشید آفتاب شروع بتابیدن نمود بطوری

که از شدت گرما شخص مسافر مجبور شد که جبه بلکه رختهای
خود را نیز کنده و در جستجوی سایه درختی رفت —

زبان نرم و ملایم استخوان را میشکند —

چقدر ملایمت و دوستی در اعمال با قوت تر اند تا تندی و زور
و بچلو.

وبطور زیاد قلب جواب سید بملایمی تا خشنی و تندی بیشتر

تجربه شده است که مردمانی که بملایمت با سایرین رفتار میکنند

سایرین از ایشان خشنود و خودشان هم بهتر میگذرانند

بشیرین زبانی و لطف و خوشی — توانی که پیلی بموئی کشی

(۴۵) جغد و صدف خوردنی —

جغدی زحمت میکشید که صدف بسته را باز نموده بخورد

هرچند اورا نوک میزد باز نمیشد جغد دیگری نزدیک وی

آمده گفت رفیق این چیزی نیست که بتوان بزور کرد لیکن باید

از روی تدبیر اورا بشکست صدف را ببر در هوا بقدری

که ممکن است و از آنجا اورا در روی تخته سنگی سرازیر نما

تا بسنگ خورده بشکند جغد نصیحت و تدبیر رفیقش را پذیرفته

با صدف در هوا پرید و از مسافت زیادی اورا سرازیر

نمود.

نمود آن نصیحت دہندۂ خان چون نزدیک ایستادہ بود بعض افتادن اُوراربُود و طعمۂ خود نمود —

احتیاط کُن از نصیحت کنندگان کہ فقط نفع خود را میخواہند ما نباید ہرگز گوش بہ ہیم نصیحت و تدبیر اشخاصی کہ سبب گمراہی ما میشوند —

نصیحت چند خوب نصیحتی بُود ولی تنہا نفع خودش در اُو بوُد چون واعظان غیر متعظ کہ مردُم را امر بترکِ دنیا و اعمال ناپسند می کنند و خود مرتکب اعمال بد و جمع مال دنیا میشوند

ترکِ دنیا بمردم آموزند
خویشتن سیم و غلہ اندوزند

(۶۱) زن پیر و خدمتگارانش

خانمی چندین خدمتگار داشت کہ برخاستہ مشغول کار میشدند

میشد صبح زود بواسطهٔ صدا کردن خروس خدمتکارانرا
چون برخاستن از خواب شیرین صبح زود دشوار میشمود
متحد شده خروس را کشتند چنین گمان میشمودند که وقتی
خروس صدا نکند آنها دیگر بیدار نخواهند شد خانم
خیلی غمگین برای کشتن خروس شده چون خیال آنها را ملتفت
شد چنین حکم نمود که مجبور بند در وسط شب برخیزند

احتیاط کن از بد بدتر نیفتی —

اغلب چنین دیده شده است از غمگینی یعنی کسی که میخواهد
بتدبیر خلاص شود در غمگینی و زحمت زیادتر از او خواهد افتاد —

آرام باش از اختیار کردن ولی آرام باش در تغییر
دادن بهتر است که کم بکنیم چشم را تا گوسفند را —

آنچه را که خداوند مقرر کرده است تغییر او با ماست —

جهان آفرینت

جهان آفرینت گشایش دهاد   که گر وی پسنده کرده اند گشاد

(۴۲) شیر و خرس و روباه

شیر و خرس بسختی جنگ میکردند در سر آهوی مرده‌ای که در جنگل یافته بودند جنگ بطوری سخت شد که ایشان یکدیگر را

چنان زخمی و خونی کرده بودند که بیحس شدند هر کدام طرفی افتادند که قابل حرکت نبودند روباهی اتفاق افتاد که از این راه عبور نموده آن وضع را مشاهده نمود خیلی به بیشرمی

نزدیک

نزدیک آمده و در میان ایشان ایستاده غارتی را که آنها برایش نزاع و خودشان را زخمی نموده بودند بدر برد آن دو جنگجو که دزد را مشاهده نمودند قابل حرکت کردن و گرفتن او نبودند چنین بزبان آوردند ببین فایده و نتیجه جنگهامان را که روباه بدذات آخرالامر او را برده ما هم خودمان را محروم از خوردن او نمودیم و هم از قوت پس گرفتن آنرا از روباه همه را گرفتن همه کشدن و محروم گردیدن است ــــ

چقدر این افسانه مشابه حال مردم است که از شدت حرص میل بآن دارند که هر چیزی را خودشان مالک بشوند و اتفاقاً هیچ چیز را مالک نشده بلکه قسمت خودشان نیز از دستشان بدر خواهد رفت ــــ

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتائید آسمانی نیست

کیمیاگر زغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج

(۴۳) کلاغ و کوزهٔ آب ـــــ

کلاغی از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده و به
سمت در جستجوی آب پرواز مینمود تا از دور کوزه‌را دید
و بسمت او پرواز نمود چون پیش کوزه آمد درون او نگاه کرد
قدری آب در تهش دید بطوری که نمیتوانست بخورد قدری
فکر نموده چنان صلاح دید که کوزه را سرازیر نموده آب بریزد
و چون ریخت کلی ممکن است بیاشامد لیکن این تدبیر بکار
نرفت زیرا کوزه سنگین بود و او قادر بر حرکت دادنش نبود
تا بالاخره کمی از سنگریزه نزدیک کوزه بود آنها را برداشته دانه
دانه در کوزه افکند و باین تدبیر کم کم آب بالا آمده تا او خورد ــ
وقتی قوت دریغ کرد هوش شخص را کامیاب میکند چقدر کارها
کرده میشود بواسطهٔ هوش و ذکاوت در موقعی که از قوت عاجز
شویم

شویم ولی وجه صورتی است که تقدیر مانند سپر بلای داشته باشد چه هرگاه تقدیر الهی برخلاف تدبیر و عقل باشد او نیز چون قوت بی ثمر خواهد بود

که بود کز حکیم روشن رای   بر نیاید درست تدبیری

گاه باشد که کودک نادان

بغلط بر هدف زند تیری

(۴۴) جوجه تیغی و مارها —

جوجه تیغی منزلی برای خود میخواست از مارها استدعا نمود که
اورا اذن دخول بلانهٔ خودشان دهند ایشان قبول درخواستش
نموده او داخل شده و با ایشان بسر میبرد چون قدری
گذشت آنها از تیغهای او عاجز شده از او درخواست
بیرون رفتن نمودند او جواب داد که این مکان را کسی
دل میکند که نمیخواهد من راضیم چنانکه هستم اگر شما راضی
نیستید تشریف ببرید—

اشخاصی که بزودی رفیق پیدا میکنند زود رفیق را
با چیزهای دیگر کم میکنند—

احتیاط کن در پیدا کردن رفیق که رفیق بد مال و جان ترا
خواهد برد بهتر است اینکه تنها باشی تا رفیق بد داشته باشی—

تا توانی میگریز از یار بد   یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند — یار بد بر جان و بر ایمان زند

(۴۵) گرگ و روباه

گرگی با غذیهٔ فراوانی در غاری پنهان نموده و خود نیز آنجا
بود روباه چون خبر از این قضیه شده بدیدن وی رفت و
هرچند تملق نمود چیزی باو نداد و او را از غار بیرون کرد
چون روباه از غار بیرون آمده نزد چوپان رفته و او را
مطلع از این قضیه نمود که گرگ در آن غار است چوپان اسلحه

برداشته و گرگ را گشت روباه بذات داخل غار شده و بسیار خوشحال شد از صاحب شدن غذاها و گوشتها ولی آنقدر زمانی طول نکشید که چوپان از آن راه عبور نموده چون روباه را در آن غار یافت او را نیز کشت —

آذیت کننده اذیت می شود —

تدبیر بدی که شخص برای کس دیگر میکند تدبیرش بخودش اثر میکند همیشه ظالم ظلم کرده خواهد شد مثل است کسی که با شمشیر میزند با غلاف زده خواهد شد —

شر انگیز هم بر سر شر رود
چو کژدم که تا خانه کمتر رود

(۴۴) خروس و خروس —

خر و خروس در یک مکان بودند که ناگهان از جوانب شنیدند

بواسطهٔ صدای شیری که نزدیک بایشان میشد آمدن
این حیوان اطلاع داده بمردمان ده میگردید بواسطهٔ صدای
خروس چون خروس پس مشغول صدا کردن شد شیر از ترس رو
بگریز نهاد خر چنین گمان کرد که شیر از ترس او گریخته است بنا
برین بوضع غضب ور و شجاعانه بجلدی که ممکن بود عقب وی
برای گرفتنش دوید آنقدر دور شد که صدای خروس پس شنیده
نمیشد چون شیر این وضع را مشاهده نمود خندیده و برگشت

اُو را گرفت و چنانکه مشغول تیکه تیکه نمودن او بود آنحیوان احمق میگفت افسوس که چقدر دیوانه ام من با وجود اینکه میدانستم کاو بر من غالب است به بیهودگی و حمق متکبر و شجاع شده خودم را بدست دشمن انداختم —

غرور بیجا خطر با جا دارد —

خیلی از مردمان دیده میشود که در مجلس لاف زیادی از علوم و صنایع زده چون بمحل تجربه میرسد هیچ نمیدانند و چون این غرور خودشان بیشه میدانند

ای شغال بی جمال بی هنر

هیچ بر خود مظن طاوسی مبر

(۴۷) مورچه و مگس

اتفاق صحبت افتاد بین مورچه و مگس که آیا کدام یک عمر

خود را

خود را بخوشی و عشرت صرف میکنند مگس گفت کی از خوبیهای
من آنکه روی هر غذائی نشسته و میخورم و هر وقت کسی بیاید بروی
سرم ولی شما اگر لب ظرف هم فضا بروید چون کسی به بیند
شما را خواهد کشت چون قابل زود در رفتن نیستید —
ثانیاً اینکه من اذن دارم که در اطاقهای خوب و نظیف رفته
در دوشک و لحافهای خوب دراز بکشم —
ثالثاً اینکه بقدری نازنم که در صورت پادشاه یا گوشش
بنشینم ولی اگر شما در همهٔ این حالات بروید کشته خواهید شد
و من همیشه غذایم حاضر و چون شما جان از برای تحصیل غذا
نمیکنم آیا بهتر از این زندگی ممکن است کسی بکند —
مورچه جواب داد که شما بقول خودتان زحمت برای تحصیل غذا
نمیکشید چون زمستان می آید شما از شدت گرسنگی و سرما

بیحس شده میمیرید ولی من در لانهٔ گرم خود و غذاهای خوب که با ایشان
تهیه دیده ام با بچه هایم استراحت میکنیم —
نانی که به زحمت تحصیل شده است شیرین است میان مردمان نیز
دو طایفه اند ساعی و تنبل —
آنهائی که مثل مورچه زحمت کش و کارکنند همیشه بخوشی ایام
خود را صرف میکنند ولی آنهائی که چون ملخ تنبل اند بعضی
اوقات خوش و بعضی بد میگذرانند اگرچه اغلب تنبلها دیده
شده است که روزگار خود را بسختی و بدی بسر میبرند

تا توانی بجبر از کار کن　　راه سختی را بخود هموار کن

(۴۸) زنجره و مورچه

چون فصل زمستان رسید و بادها شروع بوزیدن و بارانها
شروع بباریدن نمودند زنجره از نادانی که تمام عمر تابستانرا

زنجره بروزن خنجره جانوریست کوچک شبیه بملخ که در شبها آواز طولانی کند و عربان صرار اللیل خوانند و بعضی گویند [illegible]

در سرائیدن صرف نموده بود و هیچ در فکر تهیهٔ زمستان نبود
از بی غذائی افسرده و صورت حال را پیش مور برده و شروع
بتملق نمودن کرده غله بعنوان قرض از او خواسته تا موقع
دروی خرمن تمام را دانه بدانه رد نماید مورچه قبول
عرضش را ننموده و گفت آیا نشنیدی که مور به هیچکس قرض نمیدهد

زیرا اگر قرض بدهد خودش هم مثل سایرین محتاج خواهد شد تو
در موقع تابستان آیا بیخبر از این ایام بودی که غله برای خود
جمع نمودی او گفت آن زمان گرم و غافل از حال همیشه

مشغول سرائیدن و عیش بودم مور جواب داده
گفت در کارت نبینم هیچ نقص   وقت گرما خوانده حالا برقص
تهیهٔ آینده را بکشید —
شخص باید همیشه در موقع فرصت و وارندگی تهیهٔ بعد خود را دیده
و چون زنجره غافل از آینده نشود که در زحمت خواهد افتاد .

دریاب کنون که نعمت هست بدست
کاین نعمت و ملک میرود دست بدست

(۴۹) زاغ و قو —

گله از غازها و اردکها در مزرعهٔ گندمی همه روزه آمده و گندمها
میخوردند صاحبش مجبور شده که توری بهن نماید که آنها را
گرفته تارمخ شوند همه روز چندی از ایشان میگرفت اتفاقاً
روزی در میان آنها قوی هم دام افتاد و گرفتار شد قو
التماس

التماس نه یادی برای رهائی نموده وثابت کرد آمدنش
دراین مزرعه برای خوردن گندم بوده اتفاقاً جزشده
وگرفتارشده است زارع جواب داده که تمام این حرفهای
توراست است ولی چون بارفقای بد گرفتارشده باید
همان تنبیه ایشان رابرتو اجرا کنم —

رفقای بد خطرناک اند —

تنها بودن بهتراست تامصاحبت کردن بارفیق بدزیرا که
موقعی باوجودی تقصیری شما همان تنبیه وجزای ایشان گرفتارشده
ودرزحمت ومشقت افتاده باتش ایشان نیزشما میسوزید —

بارفیق بد اگرباشی شفیق   هم درآن شرتش تو یکباشی رفیق

(۵۰) گربه وخروس —

گربه میل داشت که خروس راکشته بخورد بنابراین خروس را

بدام آورده گفت که از وجود تو جز خوردن و کثیف کردن

حیاط کار دیگری بر نمی آید بهتر است که کشته شوی تا صاحبت از

دستت خلاص شود خروس جواب داده که من کار خوبی میکنم

که هر روز صبح مردم را از خواب بیدار مینمایم تا مشغول کار
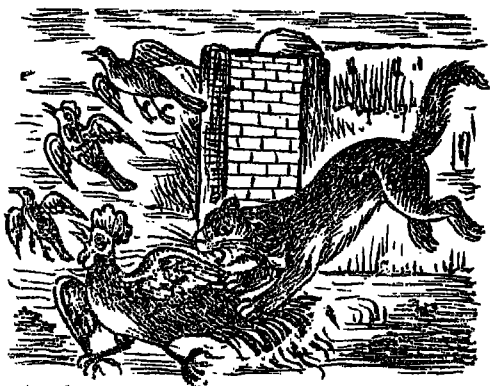
خود شوند گربه گفت ای بدذات سر همین مطلب است که من

با تو دشمنی دارم چون جیغ کشیده مردم را از خواب شیرین

بیدار نمودی از دست تو خواب ندارند عقیده ات ثابت کرد

که لایق

کرلایق زندگی نیستی کسی که بدی میخواهد بکند هیچ عذری بجز شر
نمی‌رود خیلی از مردم هستند که چون گربه فقط خیال اذیت دارند
و هیچ عذری را نمی‌پذیرند —

تا توانی ظلم رانی پیشه کن　　اندرین مطلب بسی اندیشه کن

(۵۱) دهقان و مار —

دهقانی چنانکه روز زمستانی در کشت زار مشغول گردش
بود ماری را روی برف ملاحظه نمود که از شدت سرما منجمد
و بیحس شده دهقان را بروی رحم آمد و در خانه اش برده
پیش آتش گذارد تا گرم شود مار چون گرم شده بهیجان آمد
سر را بلند نموده و بسمت اطفال و عیال دهقان پریده
اذیت میخواست بکند مرد دهقان از بیرون صدای
فریاد بچه‌هایش را شنیده و آمد که ببیند چه واقع شده است

چون این را شاه دید با کمال خشم چنین گفت ای بد عوض تیکه
من بدی نمودی زندگی بر تو حرام است و جز مردن سزاواری
دیگری نداری و تبر زین را کشیده چندین تیکه اش نمود -
نمک ناشناس را حقش کشتن است --
بعوض اینکه خوبی در تلافی اشخاص رحم شده بنمایند چون مار
قصد جان آدمی را میکنند --
همیشه دشمن بد خواه را تا ممکن است باید ذلیل کرد نه رحم

گفت دهقان کهن با خرد سال ٭ هر نمک نشناس را این است حال

ابتدا چون قالبی از جان تهی ٭ عاقبت در قصد آن جان بهی

این نصیحت ماند از آن پیر رد

کاینچنین اشخاص سر افکنده به

(۵۲) شیر و گاو کوهی —

در زمان قدیم وقتی گاو کوهیها اغلب بره گیر شان می آمد بخوردند شیر یکی از ایشان بر خورده وی را دعوت نمود که با هم رفته و بره گیر آورده بخورند او گفت من بره را میگیرم و میل دارم که شما را در خوردنش شریک نمایم گاو کوهی قبول دعوتش را نموده و چون نزدیک منزل شیر شدند گاو کوهی ظرفها و طاوه ها و سیخها را دید که حاضر است او بر گشته و گریخت شیر صدا زده گفت کجا با این تعجیل تشریف

میبرید او جواب داده که وقت در رفتن است زیرا این تمنا
چنان مینماید که شما میخواهید سنده را عوض تر و سیل بفرمائید
احتیاط کن از اشخاصی که باطنا با شما بدند—
این گاو کوهی در دامی افتاده بود ولی زود بواسطهٔ موشی
خلاصی یافت ما نمیتوانیم اگر چنین برایمان اتفاق بیفتد
بزودی خلاص شویم ولی اگر زود ملتفت نشویم بسختی گرفتار
شده اذیت میشویم
حق بن گفته است هان ای داود مشنو از خصمی تو بخصم دگر

(۵۳) پسر چوپان

پسر چوپانی گوسفندهایش را دم جنگلی برده میچرانید و دو بار یا
دو دروغی بگوید را میگفت گرگ گرگ با این وضع چندین دفعه
چوپان متحمل دویده که گرگ را بگیرند چون دیدند که دروغ میگوید

او را سرزنش نموده رفت پس از این مقدمه واقعاً گرگ
آمد و او هرچند فریاد نموده گرگ گرگ هیچکس اعتنا ننموده
دروغ می‌پنداشتند و گوسفندانش را گرگ خورد —
دروغگو حرف راستش هم باور نمی‌شود —
هیچ چیزی کو یا بدتر از دروغ خلق نشده است که سبب غصه
و زحمت عدیده شده هم در دنیا هم در آخرت دروغگویان
بدحال اند

راستی را پیشهٔ خود کن مدام   تا شوی در هر دو عالم نیکنام

(۵۴) مردی پیر و پسرانش —

مردی سه پسر داشت که همیشه با هم جنگ نموده دعوا می‌نمودند
از جنگیدن ایشان با هم پدرشان تنگ آمده و خواست
که بابین ایشان را صلح دهد او پسرانش را خواسته گفت
که دسته

که دسته از چوبها را بسته و هرکدام از ایشان بشکنند

چون چوبها را گرفته هیچیک نتوانستند که بشکنند پدرشان

گفت که دسته را باز نموده و دانه دانه چوبها را بشکنند

هریک از ایشان بآسانی شکستند بعد پدر بایشان فرمود

که دسته اتحاد و دوستی است چون باهم باشید هیچکس

شما را نمیتواند بشکند یعنی ظلم کند ولی چون با ...

باشید مردم بآسانی شما را شکسته و منهدم خواهند نمود

پس سعی کنید که رشتهٔ دوستی را باهم به پیوندید تا هیچکس را
قوت اذیت کردن شما نباشد جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده است ید الله مع الجماعة —
در هر کاری اتحاد بهترین پیشرفت برای اوست دستهٔ چوب را
کسی نمیتواند بشکند ولی دانه دانه بآسانی شکسته میشود

آنچه بیکدست نشاید ربود
چون دو شود دو دست ربایند زود

(۵۵) کلاغ و روباه —

کلاغی قطعهٔ پنیری در دهن داشت و در شاخهٔ درختی نشسته بود
روباهی از دور چون این را مشاهده نمود نزدیک وی آمده
و شروع بتملق و چاپلوسی نموده بحدی که کلاغ از تعریفهای
او بیقرار شده خواست تا قار قار نماید پنیر از دهن

او افتاده روباه پنیر را برداشته خندان و رقصان از حمق

کلاغ بدر رفت —

تملق بیجا ضرر زیاد بر شش مترتب است —

هیچوقت شخص نباید فریفتهٔ تملق و پذیرائی بی نهایت و بیمناسبت

کسی شده تا ضرر به بیند

تا که ابله یافت گردد در جهان

مفلسان باشند جمله در امان

(۵۹) باز

(۹۵) باز و زارع —

بازی متعاقب بود کبوتری را در روی مزرعهٔ گندم که ناگاه
در توری که برای کلاغها گذاشته بودند محبوس شد زارع که
از دور تماشا مینمود چون دید که باز گرفتار شده است و
در تور پرپر میزند آمده او را گرفت و چون او را میبرد که بکشد
باز التماس زیادی نمود برای خلاص و ثابت کرد که برای
گندم خوردن نیامده بود بلکه عقب کبوتر آمده بود و هیچ خیال
اذیت مزرعه نداشت که گرفتار شود زارع باو گفت که آیا کبوتر
فقیر اذیتی بتو کرده بود که قصد هلاکش را کرده بودی بواسطهٔ
ظلمش که بکبوتر آنی فرصت نداده سرش را برید هر رفتاری که
بسایرین نمائی مکافات خودت نیز کرده میشوی اگر رفتار بد بکسی
بکنیم خودمان هم برفتار بد گرفتار میشویم اگر خوب خوب

کرده

کرده میشویم پس تا ممکن است رفتار خوب باید کرد که بخود مان

نیز رفتار خوب کرده شود

آنچه بر دیگر روا داری زکین

هم بخود باید بداری بر یقین

(۵۷) باز و بلبل

بلبلی تنها نشسته بود بر شاخهٔ درخت و مشغول بخواندن بود

بطوری که از انعکاس صوتی ظاهر کرده بود در جنگل از صدای

خوش

خوشش خود باز شکاری گرسنه و منتظر طعمه بود که پیش بلبل آمده

او را گرفت بلبل گفت که این کمال بیرحمی است که تو مرا گرفته

زیرا که من یک تکه بیشتر نمیشوم و شما از من سیر نخواهید شد

مرا رهائی ده تا رفته و طعمه‌های خوب برای تو بیاورم باز بوی

گفت چون من کسی که از صبح تا حال در جستجوی طعمه بوده‌ام

و حال تو در چنگلم افتاده به من میگوئی مرا رهائی ده بروم بجای

اینکه مرغهای بزرگ را گول میزنی برایم بیاوری انصاف

بده آیا دیوانگی من ثابت میشود یا نه اگر ترا رهائی دهم —

یکی نقد بهتر از پنج نسیه است —

اغلب مردم بامید اینکه چیزهای عدید دیگرشان بیاید

یک چیز نقد را رهائی داده‌اند و بعد همان یک چیز هم

گیرشان نیامده است —

یک مرا

یک مرا امروز ده ای نیک رو   پنج فردا را بتو بخشم برو

(۵۸) سگ و سایه

سگی عبور میکرد از دم جوی بزرگی با یک تکه بزرگ گوشت در
دهنش او سایه خودش را در آب دیده و گمان کرد که سگ
دیگری است در جوی آب با گوشت از حرص گوشت خود را
بیک سمت انداخته و در آب جست تا آن گوشت را بگیرد
چون فهمید که سایه خودش بود برگشته یافت که گوشت خود را نیز
گم کرده است

گم کرده است ___

سایه را نگر تا ماده را گم کنی ___

این حکایت بضد اشخاص حریص است که بسایهٔ مجازی گول

خورده و گوشت حقیقی را گم میکنند

چون بظاهر اعتمادی کرده　از حقایق نه توره پیوده

(۵۹) خرس و زنبور ها ___

خرس هنگام عبور گذرش بجائی افتاد که زنبور های زیادی

نگاه داشته بودند برای عسل چون خرس آنها را دید از

بدذاتی خواست تا کندو های عسل را خراب کند و عسلشان را

بدزدد زنبورها چون مطلع شدند تمامی جمع شده و برسر و روی

خرس افتادند چون خرس اذیت آنها را مشاهده نموده

متعجب شد که این حیوانات کوچک او را چنین زخمی نموده اند

از زیادی زخمها و اذیت تا ممکن بود بزودی را و فرار پیش گرفته از آنجا بدر رفت —

زخمهای کوچک و دشمنان کوچک را نباید حقیر شمرد —

اغلب زحمات کوچک و زخمهای کوچک باعث صدمه و مرگ میشوند و نه دشمنان کوچک را که از آنها باید بیشتر از بزرگان احتراز نمود

پشه چو پُر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که او ست

مورچگان را

مورچگان را چه بود اتفاق شیر ژیان را بدرانند پوست

(۶۰) مسافرین و خرس

دو مرد که با هم مسافرت مینمودند چنان واقع شد که از جنگلی عبور
کنند و هر دو قرار دادند که هرگاه اتفاق خطری بیفتد بَرد و
با هم باشند نه آنکه از کمک بهمدیگر غفلت نمایند در داخل شدن
جنگل بعد از قدری راه خرس را مشاهده نمودند یکی از آن دو
که زرنگ تر بود درختی را گرفته بالا رفت و دویمی چون راه فرار
نتوانست فکر کند بروی زمین افتاده خود را چنین نمایاند که مرده است
خرس چون پیش آمد بالای سر او رفته و قدری بو نموده گمان کرد که
مرده است رفت بدون اینکه اذیتی باو برساند بعد از رفتن خرس
آن یکی از درخت پائین آمده و از او پرسید که خرس بشما چه چیز گفت
چونکه من مشاهده کردم او دهنش را دم گوش شما گذارده و گویا حرفی

زد او گفت خرس بمن نصیحت کرد که از رفقائی که در موقع خطر خود را
در برده وفقط سلامتی خود را میخواهند و دیگری در خطر می اندازند
بپرهیزم و با ایشان معاشرت و آمیزش نکنم —
فقط بوعده اعتماد مکن —
چون بوعده دروغ رفیق خود اعتماد نمودی خود را در خطر
خواهی انداخت زیرا رفقا اغلب بوعده خود وفا نمینمایند

یا وفا خود نبود در عالم
یا مگر کس در این زمانه نکرد

چون این کتاب مستطاب مسمی بانیس الادبا که مجمع نصایح
و محتوی بر حکایات پسندیده نزد اولی الالباب است و مطلوب
و مرغوب اهل مدارس جدیده واقع شده است و مشوق و مؤید
بتحصیل آنها بوده و تألیف آن را جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم

میرزا عبدالحمید خان متین السلطنه دام اقباله العالی از انگلیسی
بفارسی ترجمه و تألیف کرده و این اوقات طالب داشته
لذا باذن و اجازه جناب معظم الیه بطبع رسید
تحریراً فی غرة ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۱۹

(اعلان)

احدی حق طبع این کتاب را ندارد
در کارخانه آقا میرزا حسن اتمام یافت